


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فرمان حضرت امیر به مالک اشتر با شرح و ترجمه
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۷۰) ( ) خطی ( ) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۴۴۵۲۴
۵۲۹۸
۴۴۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۷۰

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] عن [illegible] عن [illegible] قال [illegible]

[illegible] عن [illegible] عن آبائه [illegible] عن علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] قال الله عز و جل [illegible] لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی [illegible]

[illegible] ١٢٧٨ [illegible]

تاریخ تولد [illegible] عظیم القدر والمکان [illegible] ١١٤٣ [illegible] ٢٠٩

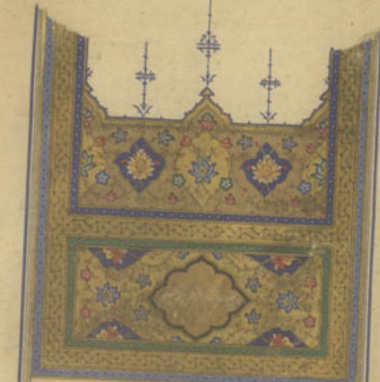
اسمعیل خان [illegible]

تاریخ ولد [illegible] فرزند اعز ارجمند [illegible] خان طال الله عمره [illegible] ٢٠٩

در رمضان ١١٥٠ [illegible]

تاریخ ولد [illegible] فرزند اعز ارجمند [illegible] اسد الله خان طال الله عمره [illegible]

[illegible] ١١٥٦



حمد بی انتها حاکمی را سزد که معموری شهرستان کاینات بموجب فرمان لازم الاذعان اوست و شکر بیرون از حیز احصا عادلی را شاید که انتظام احوال سلسله اصناف موجودات بمقتضای عدل قرین الاحسان اوست و صلوات زاکیات و تحیات نامیات بر سلطان سریر اصطفا و مسند نشین بارگاه قاب قوسین او ادنی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله ذوی القربی پادشاه الوری اما بعد معروض خواطر ارباب بصایر میگرداند که در زمان شکفتن ازهار طرب در گلشن جان دلفگاران که تشنه هجران بسبب بشارت طلوع آفتاب دولت از برج اعتدال عدالت بر ستم رسیدگان ظلمتکده وادی حرمان یعنی مژده قدوم بهجت لزوم شاهزاده

عالم و عالمیان نور حدیقه الدین و نور حدقه الزمان **نظم**

آنکه اندر بزم و رزمش ساقی این چرخ [illegible] — صاف لطفش [illegible] و درد قهرش [illegible]

المؤید بتایید رب الارض و السما — ابو الفتح [illegible] میرزا

تا ز دور چرخ زاید دور سال و ماه باد — آفتاب عدل او در سایه امن و امان

وقتی اتفاق افتاد که کلام بلا[illegible] معجز نما تالی کلام خدا یعنی نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الوصیین و یعسوب الدین ممدوح رب العالمین و محمود سید المرسلین علیه و علی اولاده المعصومین افضل صلوات المصلین من السابقین و اللاحقین در نظر بود و این کمینه بتامل معانیش که مفتاح سعادت ابدیست قفل غفلت از دل میگشود در اثنای تصفح اوراق آن ثانی المثانی نظر را گذر واقع شد بر عهدنامه که آن شاه اولیا و سرور اوصیا در وقت فرستادن مالک اشتر النخعی رحمه الله و رضوانه علیه بحکومت و ایالت مصر بجهت وی نوشت بخاطر این حقیر رسید که چون طبع نواب شاهزاده که مایل بعدالگستری و رعیت پروریست بجهة تیمن و تبرک آن عهدنامه مبارک را

بعجب مقتضی وقت بر سبیل اختصار شرح فارسی نوشته تحفهٔ پسندیده
سینهٔ آنحضرت سازد تا بتوفیق آن و اعداد حضرت امیر المؤمنین ولی الله
آثر انصب العین خود ساخته معاکمن بمقتضای احکام آن عمل نماید
و ببرکت آن احکام فتوح و ترقیات و انواع مکارم و سعادات بروزگار
فرخنده و آثار آن حضرت عاید گردد انشاء الله تعالی

سند اکلا به علیه صلوات الله و سلامه

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما امر به عبد الله علیّ امیر المؤمنین مالک بن الحرث
الاشتر فی عهده الیه حین ولاه مصر جبایة خراجها
وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة بلادها
اینست آنچه امر کرد بآن بندهٔ خدای علی امیر مؤمنان مالک پسر
حارث اشتر را دران وقتی که حکومت مصر را بوی داد که خراج آنرا جمع
کند و با دشمنان محاربه نماید و کار اهل آن شهر را بصلاح آرد و ولایت او
معمور سازد و خراج عمارت ازمایست که تعیین حاکم شرع از ادای

مفتوح العنوة گرفته شود چنانکه در کتب فقهی مبین و مفصل است
و درین کلام معجز نظام اشارتیست باین که غرض صحیح از حکومت این
چهار امرست و بنای عالی ایالت باین چهار ستون قایم و ثابت
اکنون بدانکه حضرت علیه السلام در ابتدای مقال اشارت اجمالی
بغرض اصلی حکومت فرموده و در ثانی الحال آنچه حاکم عادل را رعایت کردن
آن لازم است بتفصیل بیان نموده و این بر دو قسم است یکی آنکه
خصوصیتی بحاکم ندارد بلکه همه کس خواه حاکم و خواه محکوم عام و شامل است
و آن امری چند است که متعلق باصلاح نفس سرکش و رام ساختن او
بامتثال اوامر و نواهی دین الهی بود دویم آنکه مختص بحاکم باشد و آن امور است
که متعلق بود باصلاح رعیت و رعایت نمودن طریق عدالت بوجهی که
مرضی رب العزت گردد و تحصیل قسم اول مقدم است بر تحصیل قسم ثانی
چه تا کسی از اصلاح خود نپرداخته باشد از وی اصلاح دیگری نیاید و لهذا
حضرت ذکر این قسم را تقدیم نموده فرموده امره بتقوی الله و
ایثار طاعته و اتباع ما امر به فی کتابه من فرائضه

وَسُنَّتِهِ الَّتِي لَا يَسْعَدُ اَحَدٌ اِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْقَى اَحَدٌ اِلَّا
مَعَ جُحُودِهَا وَاِضَاعَتِهَا امر کرد مالک را بتقوی و تقوی چنانکه حضرت
اشارتی بتفسیر آن فرموده عبارت است از ایثار کردن طاعت خدا بر همهٔ
کارها و پی روی نمودن آنچه امر کرد بآن در کتاب مجید از فرایض و سنن
که سعادتمند نمیشود هیچکس مگر بمتابعت آن و بدبخت نمیکردد هیچ احدی
مگر بانکار و مخالفت آن و ازین ظاهر میشود که مدار سعادت دارین بر تقوی است
و جز بضاعت اهل تقوی بر درگاه کبریا پسندیده و مقبول نمیشد چنانکه
در قرآن واقع است که اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و جز متقیان را
خاتمه ستوده و عاقبت محموده نباشد چنانکه فرموده وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
وَاَنْ يَنْصُرَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ بِيَدِهِ وَقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ فَاِنَّهُ جَلَّ
اسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَاِعْزَازِ مَنْ اَعَزَّهُ
و امر کرد او را که یاری کند خدای را بدست و دل و زبان چه خدای تعالی
متکفل شد یاری کردن هر که ویرا یاری کند و عزیز داشتن هر که ویرا
عزیز دارد و این اشارتست بکریمهٔ اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ

و معنی یاری نمودن و عزیز داشتن بندگان مر خدای را آنست که دین و شریعت
وی را تقویت و تمشیت داده اهل دین را از انبیا و اولیا و علما یاری و مسند
و عزیز دارند و نصرت کردن بدل عبارتست از محبت دین و دین داران
و عداوت با مخالفان و دشمنان ایشان و یاری دادن بدست و زبان
تقویت احکام دین و تمشیت قواعد شرع مبین است آنقدر که از دست
و زبان برآید و ظاهرست که غرض خدای تعالی ازین نصر و اعزاز بلکه از سایر
طاعات و عبادات آنست که بندگان انقیاد و امتثال و ترک سرکشی در
امر و نهی حضرت ذو الجلال بجای آرند و ثواب مؤبد و نعیم مخلد فایز
گردند و اگر نه ساحت عظمت او سبحانه و تعالی بزرگتر از انست که عبادت
جمیع عابدان در ان افزاید و عرصهٔ قدرت او عظیم تر از انکه یاری بندگان
ضعیف عاجز محتاج باشد و چون بنده در مقام نصر دین الهی شود بمقتضای
کریمهٔ سابقه و بموجب کلام حضرت خدای تعالی ورا نصرت نماید و کار او را
باعلای مراتب عزت در دنیا و بارفع درجات سعادت در عقبی رساند
و اگر کسی در حال نوح علی نبینا و علیه السلام با قومش از مبدا حال تا نهایت

ال و در حال موسی با فرعون برین منوال و در حال سید الاولین و الآخرین
با مشرکین و منافقین و همچنین احوال سایر انبیا و مرسلین و اوصیا و مقربین
و علما و صالحین تامل نماید جمال این معنی بی نقاب اشتباه و اخفا در دیده
بصیرتش جلوه گر آید وَ اٰمَرَهُ اَنْ یَکْسِرَ مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ
الشَّهَوَاتِ وَیَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَاِنَّ النَّفْسَ اَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ
اِلَّا مَا رَحِمَ اللّٰهُ ۝ و امر کرد او را که شکسته دارد نفس خود را هنگام میل
بشهوات یعنی منع کند او را از آنچه غیر موافق رضای خدای تعالی باشد و باز
کشد عنان او را وقت سرکشیها و نافرمانیها چه نفس امر کننده است به بدی
مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند و نگاه دارد والحق اگر چه نفس سرکش و نافرمانست
اما بتدریج او را شکستن و عنان او را باز کشیدن بمرتبه که منقاد و تابع طریق
عقل و شرع باشد میسرست مانند طفل شیرخواره که وی را از شیر باز کردن
اگر چه دشوار مینماید اما بتدریج چنان میشود که بآسانی ترک شیر خوردن نموده
از و متنفر گردد و چون حضرت اشارت بقسم اول فرمود در بیان قسم ثانی که آن
مقصود اصلی حضرت است درین عهدنامه روی توجه و التفات بجانب

مالک علیه الرضوان آورده بشکر ناب این خطاب و زلال این مقال
مستطاب که در مذاق جان شیرین چاشنی طرب میفزاید و از آینه دل غمگین
زنگ اندوه و الم میزداید و جای آن دارد که سلطان روح از ذوق استماعش
لنگ گویان از کشور بدن باستقبال آن بیرون رود مخاطب ساخته فرمود
یَا مَالِكُ اِنِّیْ قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلٰی بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ
قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ وَاَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُوْنَ مِنْ اُمُوْرِكَ
فِیْ مِثْلِ مَا كُنْتَ تَقُوْلُ فِيْهِمْ وَاِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِيْنَ
بِمَا يُجْرِی اللّٰهُ لَهُمْ عَلٰى اَلْسُنِ عِبَادِهٖ ۝ بعد از آن بدان ای مالک
که ترا فرستادم بولایتی که جاری شده بران پیش از تو دولت چند
بعضی بعدل و بعضی بظلم و مردم از کار و بار حکومت تو آن چشم میدارند
که تو از کار و بار حاکمانی که پیش از تو بودند میداشتی و در حق تو آن میگویند
که تو [illegible] ایشان میگفتی و استدلال میتوان جست بر احوال صالحان بآنچه
خدای تعالی در حق ایشان از ذکر خیر بر زبان بندگان خود جاری میسازد
و فی الواقع هرگاه کسی درین کوشد که حال خود را پسندیده درگاه خدای تعالی

الله اعلم

پیدا زد سر آنچه خدای تعالی حوال و راز د خلق پسندیده دارد چنانکه
حضرت امیر در جای سخنان خود اشارتی باین معنی فرموده که هر که اصلاح کند
آن چیز را که میان او و خدای تعالی است خدای تعالی اصلاح کند آن چیز
را که میانه او و خلق است و فی الحقیقه این تفضل و کرمیست که خدای تعالی
نسبت بعالمیان بفعل می آرد و اگر نه هرگاه احوال بنده نزد خدای تعالی
پسندیده و مستحسن بود عدم ظهور این بر خلق مضر نیست و عکس این [illegible]
باشد نافع نه فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ
الصَّالِحِ فَامْلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ
فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِي مَا أَحْبَبْتَ وَكَرِهْتَ
پس باید که دوست ترین ذخیرها نزدیک تو ذخیره کردار نیک باشد
پس نگاه دار عنان هوای خود را و مگذار که بر تو غالب آید و بخیلی کن
بنفس خود از چیزی که ترا حلال نبود یعنی نگاه دار نفس خود را از آنچه خدای
تعالی حرام کرده و آن بخیلی و آن بهترین وجوهیست که با انصاف عمل نمائی
در چیزی که دوست داری و آنچه کاره باشی یعنی عمل بحق کن خواه موافق

طبع تو باشد و خواه مخالف و مدار کار خود را بر میل و عدم میل خود منه
تا نفس تو محفوظ ماند از تلف در مهلکه شقاوت وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ
الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ
عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ
إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ وشعار دل
خود ساز رحم بر رعیت و دوستی ایشانرا و تلطف و مهربانی بر ایشان
و مباش نسبت بایشان همچون درنده که غنیمت دانی خوردن ایشانرا
چه ایشان دو قسم اند یکی آنکه شریک تست در دین و دیگری آنکه بتو
شبیه است در خلقت و آفرینش و غرض حضرت آنست که هر یک
از رعیت را خود مستحق مهربانی و تلطف اند چه استحقاق مومنان
ظاهرست و غیر ایشان اگرچه مومن نیستند اما مخلوق و بنده خدا اند
از آنچه خدای تعالی در طریق سلوک با ایشان مقرر فرموده تجاوز و تعدی
نباید نمود يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَيُؤْتَى عَلَى
أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَاءِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ

مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه و صفحه فانک
فوقهم و والی الامر علیک فوقک والله فوق من ولاک
وقد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم ○ از رعیت کہ از
سر میزند قصور را بحال ایشان راه می یابد و بطریق عمد و خطا
از ایشان کارها واقع میشود پس نسبت بایشان شیوه عفو را مرعی
دار چنانکه دوست میداری که خدای تعالی عفو خود را شامل حال تو
سازد چه تو مسلطی بر ایشان و آنکس که ترا حاکم کرد بر تو مسلط است
و خدای تعالی مسلط است بر وی و ترا امر فرمود بکفایت امور رعیت
و آزموده ترا بحکومت ایشان یعنی باید که متعهد کفایت مهمات ایشان
شده نقد حال خود را بر محک آزمایش کامل عیار نمائی و حاصل کلام
اینست که رعیت معصوم نیستند بهر گناهی که از ایشان صادر شود در
مقام انتقام نباید شد و قلم عفو بر خط جرم ایشان باید کشید و ظاهرست
که مدعای حضرت امیر بسلوک این شیوه در مادهٔ که عفو گنجد چه اگر گناهی
صادر شود که شرعا مستوجب عقوبت باشد و در سقوط آن رخصت

شرعی نبود اقامت عقوبت چنانکه مقتضای امر الهیست لازم خواهد بود
ولا تنصبن نفسک لحرب الله فانه لا یدی لک بنقمته
ولا غنی بک عن عفوه و نصب مکن خود را از برای محاربه کردن
با خدای که ترا طاقت انتقام او نیست و از عفو و رحمتش چاره و
گزیری نه و غرض آنست که هر که بندگان خدا را بطریقی که مخالف
امر و حکم او بود آزار نماید با او در مقام محاربه در آمده باشد و ظاهرست
که حال چنین کسی بکجا خواهد انجامید نعوذ بالله من ذلک ولا
تندمن علی عفو و لا تبجحن بعقوبة و لا تسرعن الی بادرة وجدت
عنها مندوحة ○ و پشیمان مشو از عفوی که کنی یعنی چون بمحل واقع
شود و شادی مکن بعقوبتی که نمائی و مشتاب بتندی و خشم کاهی که
از آن بیرون شد و گزیری یابی ولا تقولن انی مؤمر آمر و
فاطاع فان ذلک ادغال فی القلب و منهکة للدین و
تقرب من الغیر ○ و مگوی که مرا امیر ساخته اند که امر کنم رعیت را
و ایشان اطاعت من کنند که این حال منشاء فساد دل و قصور دین و

زوال دولت میگردد یعنی بحکومت و امارت فخر نکن و بسبب آن
تکبر منمای و تکبر عبارت از آنست که کسی خود را بر دیگری تفوق دهد
و لهذا او بهتر داند و این صفتی است که خدای تعالی مخصوص خود کرده است
و بر غیر خود حرام ساخت و عقوبت متکبران را آتش دوزخ مقرر فرمود
چنانکه آیات بسیار و احادیث بی شمار دلالتی برین دارد و لهذا مقربان
بارگاه کبریا مثل انبیا و اوصیا که ایشان خلاصهٔ موجودات و بهترین
کاینات اند همیشه روی تذلل بر خاک تواضع داشته اند و ابلیس ملعون
بعد از عبادت شش هزار سال بواسطهٔ آنکه تکبر بر آدم کرده بزعم آنکه
آتش که اصل خلقت اوست بهتر است از خاک که مادهٔ خلقت آدم بود بسجده
او بجای نیاورد و مردود و مطرود ابد گشت و چون مطرود درگاه الهی شد
بواسطهٔ عداوتی که نسبت بآدم داشت میخواهد که اکثر فرزندان او را باغوا
و وسوسها خصوصا و بسبب تکبر که باعث لعن و طرد او بود در دوزخ ریختن
خود سپارد و از جهت صید نمودن و افکندن ایشان درین ورطهٔ عظیم
چندین دام فریب و غرور مرتب و مهیا دارد مثل علو نسب و جاه و غیر

آن و تکبر منشا چندین مفسده میشود از انجمله امور مذکوره که آن خرابی
دل و دین و دولت است و از جهت توضیح این مضمون در قصهٔ شیطان ملعون
تامل باید نمود که بسبب افتخار باصل او که آتش است از آتش نفاق گرم گردیده و دود تکبر
از روزنهٔ دماغش سر زده و از امر الهی سر انقیاد باز کشید و دولت و چون اعظم اسباب
تکبر جاه و حکومت است و اکثر حکام ازین مرض صعب العلاج خالی نمیشد
الا من عصمه الله حضرت بمعالجهٔ آن اشارت نموده فرمود وَاِذَا
اَحْدَثَ لَكَ مَا اَنْتَ فِيْهِ مِنْ سُلْطَانِكَ اُبَّهَةً اَوْ مَخِيْلَةً
فَانْظُرْ اِلٰى عِظَمِ مُلْكِ اللّٰهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلٰى مَا لَا
تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَاِنَّ ذٰلِكَ يُطَامِنُ اِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ
وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ وَيَفِيْءُ اِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ مِنْ
عَقْلِكَ بدانکه معالجهٔ هر مرضی بدفع سبب و قلع مادهٔ آن است
و این معنی مذکور شد که سبب تکبر فریفته شدن است بجاه و غیر آن
و دفع آن باین طریق است که بامور مذکوره فریفته نشود چه جاه و سایر
اعتبارات دنیوی باندک زمانی متبدل و متغیر میشود و اگر کسی را

[illegible]

آنقدر حقیر نباشد که بدیدهٔ بصیرت انجام کار را از دریچهٔ آغاز بیند و عاقبت
اعتبارات دنیا را چنانچه هست در نظر اعتبار درآرد بالفعل او را این
نفع میدهد که نظر کند بکسانی که درجهٔ اعتبار شان از وی اعلی و ارفع
باشد زیرا که چون این ملاحظه کند مرتبهٔ خویش نسبت بمرتبهٔ آنکسان
در نظر وی حقیر نموده مرض کبر از دل وی بیرون رود مثلا اگر یکی از امرای
پادشاه در یکی از مجالس زیردستان حاضر گردد نقاش تخیل او تمثال صورت
تکبر را در کارخانهٔ ضمیرش مصور میسازد و چون پادشاه در همین مجلس حاضر
آید آن امیر از تیغ تیز هیبت و عظمت پادشاهی صورت تکبر را حک نموده
در سلک سایر ملازمان و خدمتکاران منتظم گردد و ظاهر است که جمیع
مراتب عظمت و ابهت مخلوقات در جنب عظمت الهی صد هزار مرتبه
کمتر از ذره ایست در جنب آفتاب پس تامل درین معنی علاجی است که در
دفع مرض کبر کمال نفع و فایده دارد و غرض حضرت بیان این معالجت
چه معنی کلام حضرت اینست که هرگاه بسبب سلطنت در نفس تو
عظمت و بزرگی پدید آید نظر کن بعظمت ملک خدای تعالی و قدرت

او بر تصرف در احوال تو بوجهی که تو از آن عاجز باشی که چون این ملاحظه
نمایی سرکشی ترا فرو آرد و تندی ترا باز دارد و آنچه از عقل تو بسبب
مستی جاه و ابهت دور شده بود باز آرد و چون محتمل است که دیدهٔ
بصیرت بسبب رمد جاه و ابهت این معنی مشاهده نکند احتیاج
بآن میشود که او را بکحل خوف از انتقام الهی معالجه نمایند چنانکه حضرت
میفرماید إيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللهِ فِي عَظَمَتِهِ وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي
جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ
زنهار که با خدای تعالی در عظمت شرکت نکنی و در جبروت و بزرگی بوی
تشبه نجویی که خدای تعالی زبون میسازد جباران و خوار میگرداند
متکبران را در دنیا بزوال نعمت و تغیر دولت و در آخرت بانواع عذاب و
عقوبت أَنْصِفِ اللهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ
أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ
تَظْلِمْ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللهِ كَانَ اللهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ
خَاصَمَهُ اللهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلّٰهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ وَيَتُوبَ

انصاف ده خدا و خلق را از خود و از خویشان خود و از بعض رعیت
که ترا با ایشان میلی هست یعنی حقی که خدا و خلق از تو باشد یا نزد
خویشان و دوستان تو چنان کن که مودا شود و حق خدا امتثال
فرایض و اجتناب منهیات است و حق خلق آنست که با ایشان بطریقی که
موافق عقل و شرع باشد سلوک نمایند و بر ایشان ستم و تعدی نکنند
پس اگر چنین نکنی بر بندگان خدا ظلم کرده باشی و هر که بر بندگان خدا
ظلم کند خدای تعالی خصمش شود و هر که خدا با وی خصمی کند حجت او را باطل
گرداند و این کس از محاربان خدا خواهد بود و بعقوبت الهی گرفتار خواهد شد
مگر که از کرده پشیمان گشته توبه نماید و از عهده حقوقی که در ذمت اوست
بیرون آید ؛ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللهِ وَتَعْجِيلِ
نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِينَ
وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ ؛ و نیست چیزی باعث تر بر تغییر
نعمت الهی و تعجیل انتقام پادشاهی از استمرار بر صفت ظلم و خدای تعالی
شنونده دعای مظلومانست و مطلع است بر کردار ظالمان و در مقام

مجازات و مکافات ایشانست درین جهان چه در عرصات محشر
[interlinear: در آن جهان و]
بحکم خداوند داد گر چون دیوان مظالم قایم شود و دفتر ظلمت اثر ظلم منشور
گردد ظالمان با نامه سیاه و روی از آن سیاه تر با دلی تباه و حالی از آن
تباه تر متوجه سقر سازند و آنچه بجهت ایشان مهیاست مثل لباس
قطران و طعام زقوم و شراب حمیم بعوض ملابس فاخره و اطعمه و اشربه
لذیذه که در دنیا داشتند پیش آرند و بموجب کریمه وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ أَنْصَارٍ بی ناصر و مددگار مانده بجای طوقهای زرین سلاسل و
اغلال آتشین در گردن ایشان کنند و بالجمله عقوبت چند متوجه ایشان
سازند که وصف آن در حیطه ادراک عقل و تقریر زبان در نیاید و
اکثر ظالمان بعقوبت این جهان نیز گرفتار میشوند چنانکه از مشاهده حال
اهل زمان و تتبع احوال متقدمان معلوم میتوان کرد ؛ وَلْيَكُنْ أَحَبَّ
الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا
لِرِضَا الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَا الْخَاصَّةِ وَإِنَّ
سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَا الْعَامَّةِ ؛ و باید که دوست ترین کارها

نزد تو آن باشد که فاضلتر بود در باب تحصیل حق و عامتر در صفت عدل و
جامع تر در خشنودی عموم رعیت که ناخشنودی عامه زیان میرساند
بخشنودی خاصه و ناخشنودی خاصه را درمیتوان گذرانید بخشنودی عامه
غرض حضرت آنست که در میان رعیت جمعی می باشند که خود را خواص
و برگزیده میدانند و بر عموم رعیت تفوق میجویند و فراغت و جمعیت خود
میخواهند و از تشویش و پریشانی عموم رعیت باک ندارند پس باید که
حاکم در مقام اصلاح حال عموم رعیت و طلب خشنودی ایشان باشد
هرچند جمع مذکور ناخشنود مانند و جهت تاکید درین باب و تفصیل حال
مردم فرقه میفرماید وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي
مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَأَكْرَهَ
لِلْإِنْصَافِ وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ
الْإِعْطَاءِ وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ
مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَإِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ وَ
جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ

فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ از برای خواص که درین
شش صفت مذموم ذکر فرمود اول آنکه در حال آسایش مردم
مؤونت ایشان بیشترست دوم آنکه در حال بلیت مدد و معونت
ایشان کمترست سیم آنکه انصاف را کاره‌ترند چهارم آنکه در
طلب مدعیات خود لجوج‌ترند پنجم آنکه چون بایشان عطایی کنند
شکر آن کمتر گذارند ششم آنکه چون از ایشان عطا باز گیرند عذر کمتر
پذیرند و منشا این همه صفات ناپسندیده آنست که ایشان فراغت
و راحت خود میخواهند و زیاده از آنچه فراخور حال ایشان باشد طمع
میدارند و نیز ستون دین و جماعت مسلمان و سلاح بر دشمنان که
عموم رعیت‌اند ایشان مدار علیه معموری ولایت و اساس بنای
ملک و دولت اند پس باید که التفات تو بایشان و میل تو با ایشان بود
تا بسبب آن انتظام حال خواص و عوام بحصول پیوسته بنای ملک و دولت
از رخنه انهدام سالم ماند وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ
وَأَشْنَأُهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي

النَّاسِ عُیُوبٌ اَلْوَالِی اَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَکْشِفَنَّ
عَمَّا غَابَ عَنْکَ مِنْهَا فَاِنَّمَا عَلَیْکَ تَطْهِیرُ مَا ظَهَرَ لَکَ
وَاللّٰهُ یَحْکُمُ عَلَی مَا غَابَ عَنْکَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ
یَسْتُرِ اللّٰهُ مِنْکَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِیَّتِکَ و باید که دورترین
رعیت از تو و دشمن ترین ایشان نزدیک تو آنکس بود که بیشتر عیب جوی
مردم [illegible] مردم را عیبهاست و حاکم سزاوارترین مردمانست
بپوشیدن آن پس در پی کشف عیبی که بر تو ظاهر نباشد مباش چه بر تو
[illegible] اصلاح آنچه بر تو ظاهر شود و خدای تعالی حاکم است بر
آنچه از تو غایب بود پس عیب پوشی کن آنقدر که توانی تا خدای تعالی
عیب ترا بپوشد و حاصل آنست که عیب جویان را از نزدیک خود دور
گردان و اگر درباره کسی ظن یا تهمت عیبی شده باشد اما بحسب شرع
ثابت نشده باشد در پی ظاهر ساختن آن مشو اما اگر بحسب شرع عیبی
بر کسی ثابت شده که مستوجب عقوبت بود بآنچه مقتضای شریعت بود
عمل باید نمود و بباید دانست که قوی ترین سببی که باعث بر عیب جویی

بود کینه و عداوت است پس علاج این مرض بپوشیدن رفع کینه و عداوت
و اسباب آن میسر شود و لهذا حضرت میفرماید که اَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ
عُقْدَةَ کُلِّ حِقْدٍ وَاقْطَعْ عَنْکَ سَبَبَ کُلِّ وِتْرٍ وَتَغَابَ
عَنْ کُلِّ مَا لَا یَصِحُّ لَکَ وَلَا تَعْجَلَنَّ اِلَی تَصْدِیقِ سَاعٍ فَاِنَّ
السَّاعِیَ غَاشٌّ وَاِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِینَ بگشای از کار مردم
گره هر کینه را و ببر رشته هر عداوت را و تغافل نمای آنچه بر تو ظاهر نباشد
و آنچه ترا تحقیق نمودن آن وا نبود و شتاب بباور داشتن سخن سخن
چینی که سخن چین خاین و بدخواه است هرچند خود را به نیک خواهان مانند
نماید چه او در دل حاکم تخم کینه خلق میکارد و او را بر سلوک طریق ستم
و تعدی میدارد و بسبب این اختلال تمام باحوال رعیت راه می یابد
و بدانکه در بعض مواد پی روی احوال مردم کردن و گماشتن کسانی که بر
صدق و دیانت ایشان کمال اعتماد باشد بجهت تجسس و اطلاع بر احوال
مردم نمودن و آنرا بعرض حاکم رسانیدن متحتم و لازم است چنانکه حضرت
بعد از این اشارتی بآن خواهد فرمود وَلَا تُدْخِلَنَّ فِی مَشُورَتِکَ

بخیلا یعدل بك عن الفضل ویعدك الفقر ولا جبانا
یضعفك عن الامور ولا حریصا یزین لك الشره بالجور
واز جملهٔ چیزهایی که حکام را لازم است آنست که بدیدهٔ تفکر در آیینه
تامل و تدبر عواقب امور و مستقبل مهمات را نظر کنند تا در ان آیینه
صور امور مذکور بوجه شایسته روی نماید و هرچند کسی را عقل صایب
و فکر ثاقب بود اما با ارباب عقول و اصحاب الباب مشورت نمودن
و رای زدن بطریق صواب نزدیکتر و از راه خطا دورتر خواهد نمود
چه از اجتماع انوار عقول تاریکی حیرت در امور بالکلیه زایل گردد
اکنون حضرت پیغمبر میفرماید که در مشورت از سه کس اجتناب
باید نمود اول بخیل دوم جبان یعنی بددل سیم حریص و فرق میانه
بخیل و حریص آنست که بخیل آنچه دارد از دست نمیگذارد و حریص خواهان
آنست که آنچه در دست دیگران بود بحوزهٔ تصرف خود درآورد پس
داخل نگردان در مشورت خود بخیل را که ترا از بخشش منع مینماید و
جبان را که در کارها از درستی در زبونی درآید و حریص را که در نظر تو

صورت زشت ظلم و ستم را بزیور خوبی می آراید و ظاهر است که حاکم
چون بر سپاهی و رعیت بدست امساک در عطا ببندد و بکلید حرص
ابواب ستم بگشاید و تدبیر امور ملک را مبتنی بر اساس بی ثبات جبن
سازد باندک مدتی دلهای سپاه و رعیت در باب انقیاد و اطاعت
او پراکنده گشته انواع تزلزل و پریشانی به بنای ایالت و امارتش راه
یابد فان البخل والجبن والحرص غرایز شتی یجمعها سوء
الظن بالله یعنی بدرستی که بخل و جبن و حرص طبیعت چندیست پراکنده
که جامع است آنرا بداعتقادی بخدای تعالی چه بخیل و حریص از روی
خود بر آنچه دارند و جمع نمایند اعتماد میکنند نه بر خدای تعالی
و حال آنکه خدای تعالی متکفل روزی خلایق شده چنانکه میفرماید وما
من دابة الا علی الله رزقها و جبان در حصول سلامت تکیه
بر گریختن دارد نه بر نصرت خدای تعالی و حال آنکه خدای تعالی متکفل
نصرت شده چنانکه در کریمهٔ ان تنصروا الله ینصرکم مذکور شد و چون در مشورت
ازین جماعت احتراز نموده با اهل سخا و شجاعت و عفت مشورت نماید

مراینه رایهای صواب نموده کار لشکر و رعیت انتظام یابد و مهم مخالفان
دولت بچشم نهی کفایت شود و از جمله ضروریات حکومت وزیرست
بنابرین حضرت در بیان صفات ذمیمه و حمیده وزرا میفرماید که
شَرُّ وُزَرائِكَ مَنْ كانَ لِلْأَشْرارِ قَبْلَكَ وَزيراً وَمَنْ شَرِكَهُمْ
فِي الْآثامِ فَلا يَكُونَنَّ لَكَ بِطانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوانُ الْأَثَمَةِ
وَإِخْوانُ الظَّلَمَةِ وَأَنْتَ واجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ
لَهُ مِثْلُ آرائِهِمْ وَنَفاذِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصارِهِمْ
وَأَوْزارِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعاوِنْ ظالِماً عَلى ظُلْمِهِ وَلا آثِماً عَلى
إِثْمِهِ أُولئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَؤُونَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً
وَأَحْنى عَلَيْكَ عَطْفاً وَأَقَلُّ لِغَيْرِكَ إِلْفاً فَاتَّخِذْ أُولئِكَ
خاصَّةً لِخَلَواتِكَ وَحَفَلاتِكَ بدترین وزیران تو آنست که
پیشتر از تو وزیر اهل شر و حکام جور بوده و با ایشان در گناهان
و ستمها شرکت نموده پس باید که چنین کسان نزدیک تو نباشند و در
مهمات تو دخل نمایند که ایشان اعوان گناهکاران و برادران ظالمانند

و تو می یابی بعوض آنان بهتر از ایشان که آنچه از رای و تدبیر آنان نیکو است
در ایشان موجود باشد و از اثقال گناهان و اعمال بد ایشان سالم باشند
و هرگز امداد ظالمان و اعانت ستمکاران بر بیداد و ستم نکرده باشند
که این قسم مردم مؤنت بر تو سبکتر و معونت ترا بهتر و نسبت بتو
مهربان تر و بغیر تو کم اختلاط ترند پس چنین کسان را در خلاء و ملا مخصوص
خود ساز ثُمَّ لْيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ
وَأَقَلَّهُمْ مُساعَدَةً فِيما يَكُونُ مِنْكَ مِمّا كَرِهَ اللهُ
لِأَوْلِيائِهِ واقِعاً ذلِكَ مِنْ هَواكَ حَيْثُ وَقَعَ و باید که این
قسم نزد تو برگزیده و نزدیک تر باشد که بگفتن سخن حق دلیرتر
بود هر چند در مذاق طبع تو تلخ نماید و کمتر اعانت و امداد کند ترا
در چیزی که خدای تعالی آنرا نپسندد از برای دوستان خود هر چند
موافق میل و هوای نفس تو باشد و الحق اگر چه سخن حق در مذاق طبع
بشریت تلخ است چه اکثر طباع بحسب مقتضای هوای نفس مایل
بشهوات و لذات اند که از جادهٔ حق و طریق کمال بعید دارد و اما

ناصح مشفق و دوست خالص موافق آنست که تلخی حق سعادت انجام
شیرینی شهوات ولذات باطل شقاوت اختتام را از مذاق تو بیرون کند
چه نزد عقلا روشنست که هرگاه طبع بیمار میل بچیزی کند که وی را مضر بود
طبیب مشفق آن بود که وی را ازان چیز پرهیز فرماید و بادویه واغذیه
که مخالف میل او بود و بامر چند که وی را آزرده سازد مثل نیش زدن و
داغ کردن و مانند آن معالجه اش نماید و اگر کسی بر وفق میل طبع بیمار
اغذیه را که مضر وی بود در نظرش تزیین نموده بوی بدهد و از ادویه
واغذیه که نفعش بیاند و موافق میلش نبود منع نماید ظاهرست که
این کس دشمنی است که خود را صدیق نموده و بیرحمی است که در لباس
مهربانی درآمده هرگاه در حفظ حیات بی ثبات دنیا این شیوه مرعی
بود در اصلاح احوال زندگانی جاودانی عقبی که قرین سعادت مؤبد یا
شقاوت مخلد خواهد چون این طریق مرعی نباشد و ازین ظاهر میشود
سر آنچه بر زبان معجز بیان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله جاری
شد که حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات

وَالْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَى أَنْ لَا
يُطْرُوكَ وَلَا يُبَجِّحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ
تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ و به پیوند با اهل ورع و صدق
و ورع ملازمت اعمال و افعال پسندیده است بوجهی که قصور و فتور
بآن راه نیابد و صدق راست گفتاری و راست کرداریست
و چون کسی باین طبقه به پیوند دارد ازوی بجز افعال پسندیده در وجود
نیاید چه مصاحبت و مخالطت هر صنف در اخلاق و اطوار تاثیر
تمام دارد و با این طایفه چنان سلوک کن که بواسطه ملاحظه تو
ایشانرا ناچار باشد که ترا بسیار ستایش کنند و در مقام خوش آمد
بوده بفعل ستوده که از تو واقع نشده باشد ترا خوشحال سازند چه
از بسیاری مدح عجب و تکبر زاید و نزدیکی بغرور افزاید وَلَا
يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ
فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيبًا
لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَأَلْزِمْ كُلًّا مِنْهُمْ

علی الوفیر نفسه ۞ و باید که نیک کار و بدکار نزد تو در یک مرتبه
و منزلت نباشند چه اگر هر دو را در یک مرتبه دانی نیکوکاران در
نیکی بی رغبت گردند و بدکاران بر بدی دلیر شوند بلکه با هر یک
آن معامله کن که با خود کرده است از نیکی و بدی یعنی هر یک را از خود
کردارش سزا ده ۞ وَاعْلَمْ اَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِاَدْعَى اِلَى حُسْنِ
ظَنِّ وَالٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ اِحْسَانِهِ اِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِهِ
الْمُؤُنَاتِ عَنْهُمْ وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ اِيَّاهُمْ
عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ اَمْرٌ
يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَاِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ
يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا ۞ والی را با رعیت نوعی سلوک باید
نمود که با ایشان امیدواری تمام داشته باشد و در حوادث روزگار
امداد و معاونت ایشان را حاصل شود اکنون بدانکه هیچ چیز
باعث تر نیست بر امیدواری حاکم برعیت از آنکه نسبت با ایشان
نیکی کند و مؤنتها و خرجهایی که ایشان را در رنج می‌اندازد تخفیف دهد

و ایشان را بکارها و کارهایی که ایشان را برای کردن شرط طاقت نبود
بکراه نفرماید پس باید که این شیوه ترا بنوعی باشد که امیدواری تو
برعیت بوجه کامل متحقق شود بدرستی که این امیدواری رنج دور
و دراز را از تو دور میگرداند ۞ وَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ
لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ
لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ ۞ و سزاوارترین رعیت بآنکه امیدوار
بوی باشی آنست که کردار تو نسبت باو نیک باشد و سزاوارترین
ایشان بنا امیدی تو آنکه کردار تو نسبت باو بد بوده ۞ وَلَا تَنْقُضْ
سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ
بِهَا الْاُلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً
تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْاَجْرُ
لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا ۞ و مشکن
طریقه پسندیده را که پیش روان این امت بآن عمل کرده‌اند و بسبب
آن اجتماع الفت و صلاح کار رعیت حاصل شده و احداث مکن

طریقه که زبان رساند طریقه پیش رو از او مخالف آن باشد
که پایدار اجر بود و بر تو وبال گناه ماند و مثل این مضمون است
آنچه در حدیث وارد شده که هر کس طریقهٔ شایسته را احداث کند
اجر آن و اجر آنهایی که بآن عمل کنند او را بود و هر که طریقهٔ
ناشایسته احداث کند وبال و گناه آن و هر که بآن عمل نماید مر او را بود
وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَمُنَافَثَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ
مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ
النَّاسُ قَبْلَكَ و بسیار مباحثه کن با علما و گفت و گوی کن
با حکما در استوار ساختن آنچه بسبب آن کار و بار ولایت تو بصلاح
آید و راست کردن آنچه احوال مردم پیش از تو بآن راست می‌شد
والحق بکلام هدایت انجام علما حکمت آثار و مقال نصیحت مآل حکماء
دانشور بهره مقصد اقصی و مطلب اعلی که آن صلاح و استقامت
احوال است در دنیا و عقبی ولهذا نظر در روی عالم داخل عبادات
و یکساعت با عالم بودن و استماع گفت و گوی او نمودن به از عبادت

یکساله است و فضیلت علم و علما چنانکه از احادیث صحیحه مستفاد میشود
بیش از آنست که در حیطهٔ حصر در آید و ظاهرست که همچنانکه از صحبت
علما و حکما سعادت و صلاح احوال دو جهان حاصل است از مصاحبت
جهال و بیخردان و نامقیدان بجز فساد احوال دارین و شقاوت
جاودان فایده حاصل نخواهد شد نعوذ بالله من ذلک و بباید
دانست که از جملهٔ مقدمات مشهوره و قضایای مقرره آنست که
انسان در امور معاش و معاد خود محتاج بآنست که با ابنای
جنس خود باشد چه اسباب معیشت مثل مأکول و ملبوس و مسکن
و غیر آن موقوف است بر انواع کارها و پیشها که هر آدمی اگر خواهد که
تمام اوقات خود را در تحصیل آن چیزهایی بخودی خود صرف کند با آنکه
سعی در اصلاح احوال معاد فوت میشود تحصیل آن اسباب قیام
نمیتواند نمود پس باید که آدمیان با یکدیگر مجتمع شده هر کدام متکفل
مهمی شوند تا از اجتماع ایشان همهٔ مهمات افراد انسان بوجه احسن
کفایت شود و چون در اجتماع بسبب اختلاف داعیها و میلها

چم آنست که فراخور زور و قوت بر یکدیگر تعدی کنند و اختلال
باجتماع ایشان راه یابد خدای تعالی بلطف شامل قاعده و قانونی
چند بر وفق حکمت و عدالت مقرر فرمود که در معاملات از ان تجاوز
ننمایند و از آدمیان کسانی را که مخصوص بمزید قرب الهی و عنایت
پادشاهی باشند مثل انبیا و اوصیا تعیین فرمود که بر خلق حاکم بوده
ایشانرا تعلیم معارف الهی و طریق عبادات و ارشاد باحکام
و قواعد معاملات نمایند تا هر یک از معاش و معاد ایشان بر وجه
پسندیده و طریق ستوده بفعل آید و حاکم را ناچار است که بعضی از
رعیت را جنود و اعوان خود سازد تا بامداد ایشان اقامت احکام
شریعت نماید و طریقهٔ عدالت و دادگری و رعیت پروری مرعی
دارد پس رعایا چند طبقه باشند چنانکه میفرماید وَاعْلَمْ اَنَّ الرَّعِيَّةَ
طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا اِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ
بدانکه رعیت طبقات متعدد اند که کار بعضی بصلاح نیاید الا ببعض دیگر
و بعض این طبقات مستغنی نتوان شد از بعض دیگر فَمِنْهَا

جُنُودُ اللهِ وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ وَمِنْهَا
قُضَاةُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عُمَّالُ الْاِنْصَافِ وَالرِّفْقِ وَمِنْهَا
اَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ
وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَاَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى
مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ از ظاهر کلام حضرت مستفاد
میشود که عدد طبقات رعیت هفت است اول سپاه که
ایشان در راه خدا غزا و جهاد نموده حفظ دین و حراست شریعت
غرا و اصل آن میکنند دویم کاتبان و دبیران عامه یعنی منشیانی که در عموم معاملات
دخل دارند و خاصه یعنی منشیانی که متصدی بعض امور خاصه باشند سیم
قاضیانی که در امضای احکام شریعت از جادهٔ عدالت تجاوز ننمایند
چهارم عاملانی که در امور رعایا از دایرهٔ انصاف و ترحم قدم
بیرون ننهند پنجم ارباب جزیه و خراج و ارباب جزیه یهود و نصاری
و مجوس اند و جزیه مالیست که حاکم شرع بر ایشان مقرر کرده هر
سال سال از هر یک بشرایطی که در کتب فقه مبین است باز یافت نماید

واربابِ خراج مزارعان اراضی اند که خراج بران مقررست و ذکر صنف
اسلام بعبارت حضرت بنابر آنست که اکثر و اغلب مزارعان ممالک
اسلام مسلمانان اند ششم تاجران وکاسبان هفتم طبقهٔ فروتر
کز آن طبقه محتاجان ومسکینان بود ومیتواند بود که مستوفیان وقاضیان
ووالیان را بسبب اندراج در تحت وصف ضبط وربط نمودن امور رعیت
یکی شمارند چنانکه بعد ازین از کلام حضرت مستفاد میشود و برین تقدیر
طبقات مذکور پنج بود و حکما اسقاط طبقهٔ سفلی نموده چهار قسم
شمرده اند بنابر انکه نظر ایشان در طبقاتیست که محتاج الیه اند در اجتماع
افراد انسانی ونظر کیمیا اثر حضرت بمحو لطف و رحمت او شامل جمیع
اقسام رعیت است واین که از عبارت سابق مستفاد شد که این طبقات
همه محتاج الیه یکدیگرند محمول بر تغلیب و تسامح است ومراد غیر
طبقهٔ اخیرست اگرچه میتوان گفت که باین طبقه نیز احتیاج هست
در اخراج زکوات وصدقات که سبب حصول خیرات و برکات و دفع
شر و آفات است وَكُلٌّ قَدْ سَمَّى اللّٰهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى

حَدِّهِ وَفَرِيضَتِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا وخدای تعالی نصیب هریک را
ازین طبقات تعیین نمود واز جهت بیان مرتبه وفریضهٔ هریک
در کتاب خود یا سنت پیغمبر خود عهد وحکمی مقرر فرمود که آن نزد
ما محفوظ است وفی الواقع جمیع احکامی که مردم را بآن احتیاج است
همچون سایر علوم و معارف در مدینهٔ علم مخزون ومحفوظ است واز باب
مدینة العلم فراخور احتیاج وباندازهٔ ادراک مردم بیرون آمده وجمیع
علوم حقهٔ دینیه که اهل حق آنرا تدوین نموده اند نسبت بآنچه در مدینه
باقی مانده کمترست از قطره نسبت بمحیط وهر علم وحکمی که درین مدینه نباشد
واز باب او بیرون نیامده جهل وضلال است ونتیجهٔ او خسارت و وبال
فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللّٰهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزَيْنُ الْوُلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ
وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ این اشارتست
بوجه انقسام رعیت بطبقات مذکوره وکیفیت احتیاج بعض ایشان
به بعض دیگر یعنی سپاهیان بتوفیق الهی حصارهای رعیت وزینت

حکم و قوت دین و راههای امن و امان شوند و مستقیم نشود حال
رعیت مگر بسبب ایشان چه ایشان دفع اعدا از رعیت میکنند و
رعیت را از تعدی بریکدیگر باز میدارند ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا
يُخْرِجُ اللّٰهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ يَقْوَوْنَ بِهِ فِي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ
وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا أَصْلَحَهُمْ وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ
حَاجَتِهِمْ و استقامت احوال سپاهیان حاصل نشود مگر بآنچه
خدای تعالی بجهت ایشان از خراج بیرون آرد که بسبب آن بر حرب
دشمنان قوی میشوند و بدان در اصلاح حالات و کفایت حاجات
و مهمات خود اعتماد مینمایند ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ
إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ
لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْتَمَنُونَ
عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا و باز احوال دو صنف مذکور را استقامتی
نیست مگر باین صنف دیگر که قاضیان و عاملان و دبیران باشند اما
قاضیان بجهت استحکام دادن امور باجرای حکومات و قطع منازعات

و اما عاملان بسبب جمع منافع و ضبط آن و اما دبیران بواسطه آنکه
اعتماد کنند بر ایشان در عموم و خصوص مهمات و در اینجا حضرت این
سه صنف را یکی شمرده چنانکه سابقا مذکور شد وَلَا قِوَامَ لَهُمْ
جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ
مَرَافِقِهِمْ وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ
التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مِمَّا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ و همه
اصناف مذکوره را استقامت حال نباشد مگر بتاجران و کاسبان
بسبب آنکه منافع و آنچه مردم بآن از امتعه محتاجند جمع میکنند و
بازارهای سودا بر پا میدارند و بدست خود کار چند کفایت مینمایند
که از دست غیر ایشان بر نیاید ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ
الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ
وَفِي اللّٰهِ لِكُلٍّ سَعَةٌ وَلِكُلٍّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ
و طبقه سفلی از اهل حاجت و مسکنت آنانند که سزاوار است عطا کردن
و امداد نمودن ایشان از آنچه خدای تعالی بجهت ایشان تعیین فرموده

و هر یکی ازین طبقات را در کرم الهی وسعت و گنجایشی و بر حاکم حقی است
باندازه آنچه هر یک را باصلاح آرد و چون حضرت اشارت به بیان عدد
طبقات و احتیاج ایشان بیکدیگر نمود و ذکر ثبوت حقوق ایشان
بر حاکم فرمود اکنون اشارت بتفصیل حقوق ایشان نمود و بیان میفرم
که در هر یک ازین طبقات حاکم را چه صفات مرعی باید داشت و با
با هر یک بچه طریق سلوک باید نمود فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ
فِي نَفْسِكَ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ وَأَنْقَاهُمْ جَيْبًا
وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَيَسْتَرِيحُ
إِلَى الْعُذْرِ وَيَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ وَيَنْبُو عَنِ الْأَقْوِيَاءِ
مِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ
این اشارت بصنف سپاهیانست یعنی از برای سپرداری و
سپهسالاری لشکر کسی را اختیار کن که او نیکخواه تر باشد خدا
و رسول و امام ترا و آنکه از آلایش پاکتر و بحلم بیشتر بود که دیر خشم گیرد
و زود عذر پذیرد و آنکه بضعیفان مهربان تر و از اعانت قوی

دستان

دستان بیگانه تر بود و آنکس که برنینگیزاند وی را جور و ننشاند ضعف
یعنی اگر بعقوبت و انتقام برخیزد بر وفق عدل و رضای الهی باشد
نه بر نهج ظلم و جور و اگر بعفو و درگذرانیدن جرم بنشیند بسبب آن
باشد که در آن ماده عفو پسندیده بود نه بجهت عجز و زبونی از انتقام
ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِي الْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ
وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ
وَالسَّمَاحَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَشُعَبٌ مِنَ
الْعُرْفِ پس چسپان شو درین طبقه بکسانی که ایشان از مروت
و حسب و خاندانهای شایسته و سابقهای پسندیده بود و
مروت ملکه ایست که باعث بود بر احتراز از چیزهایی که عرفا مذموم
باشد چنانکه تقوی باعث است بر احتراز از چیزهایی که شرعا
مذموم بود و صفت عدالت ملکه ایست باعث بر ملازمت
تقوی و مروت و حسب عبارت است از اتصاف بصفات ستوده
پس بعد ازین مرتبه بکسانی چسپان شو که ایشان خداوندان نجدت

وشجاعت و کرم و سماحت و نجدت و وثوق نفس است ثبات
خویش وقت حصول اموری که منشا اضطراب و تزلزل بود و سماحت
از اقسام سخاست و چنین کسان و چنین صفات جمع بزرگی و نیکویی اند
ثم تفقد من امورهم ما یتفقد الوالدان من ولدهما
ولا یتفاقمن فی نفسک شیء قویتهم به ولا تحقرن
لطفا تعاهدتهم به وان قل فانه داعیة لهم الی بذل
النصیحة لک وحسن الظن بک پس پی روی کن احوال ایشان را یعنی
سرداران و جمیع سپاه چنانکه پدر و مادر احوال فرزند خود را پی
نماید و بزرگ نماید در دل تو چیزی که ایشان را بآن تقویت کرده باشی
و حقیر مدان لطفی را که بآن تعهد احوال ایشان نمایی اگرچه اندکی بود
که این باعث آن میشود که نیکخواه تو شوند و بتو امیدوار باشند و
حضرت آنست که هر لطفی که نسبت با ایشان از دست بر آید بفعل آوردن
آن پسندیده و مستحسن است و هر لطفی را جایی است چنانکه می فرماید
ولا تدع تفقد لطیف امورهم اتکالا علی جسیمها فان

للیسیر من لطفک موضعا ینتفعون به وللجسیم موقعا
لا یستغنون عنه و مگذار تفتیش مهمات خورد ایشان بسبب
اعتماد بر تفحص مهمات بزرگ چه لطف اندک ترا جایی است که بآن نفع می
یابند و لطف بزرگ ترا موقعیست که از آن مستغنی نباشند ولیکن
آثر رؤوس جندک عندک من واساهم فی معونته وافضل
علیهم من جدته بما یسعهم ویسع من وراءهم من
خلوف اهلیهم حتی یکون همهم هما واحدا فی جهاد
العدو فان عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک و
لا تصح نصیحتهم الا بحیطتهم علی ولاة امورهم وقلة
استثقال دولهم وترک استبطاء انقطاع مدتهم
و باید که برگزیده ترین سرداران سپاه نزد تو آن باشد که سپاه را یاری دهد و اعانت
نماید و عطا بخشد و تفضل کند آن قدری که کفایت کند کار ایشان را
و کار اهل و اولاد ایشان را که بعد از ایشان مانند تا فارغ از فکر ایشان بوده
در امر جهاد و دشمنان یک دل باشند بدرستی که ترحم و مهربانی تو بر ایشان

باعث آن میشود که دل ایشان بر تو مهربان گردد و تمام نمیشود نیکخواهی
ایشان مگر باحتیاط ایشان در نگاه داشت والیان و گران نشمردن
دولت ایشان و دیر ندانستن انقطاع مدت حکومت ایشان و حاصل
آنست که والی را پس می باید کرد که دل لشکر از و شادان و بروی
مهربان باشد و باین سبب دوام دولت و امتداد مدت ایالتش
خواهند و در حفظ و نگاهداشتن دولتش اهتمام تمام نمایند و اگر
بخلاف این سلوک نمایند در حفظ دولتش طریق احتیاط مسلوک
نداشته دولت او را گران شمرند و خواهند که مدت حکومتش زود
منقضی گردد و باین سبب کمال اختلال باحوال ملکش راه می یابد
فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ وَوَاصِلْ مِنْ حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ
تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ
لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَاعَةَ وَتُحَرِّضُ النَّاكِلَ إِنْ شَاءَ
اللّٰهُ ایشانرا امیدوار ساز و بر ایشان ستایش نمای و مذکور
گردان کارهای نیک را که از دلاوران ایشان واقع شده باشد

که بسیار مذکور ساختن کردار نیک ایشان دلاوران را برانگیزاند و بددل را
قوی دل گرداند ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَلَا تَضُمَّنَّ
بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ
وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا
كَانَ صَغِيرًا وَلَا ضَعَةُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ
مَا كَانَ عَظِيمًا پس بشناس از برای هر یک از ایشان آنچه
از ایشان صادر شد در امور کارزار و نسبت مکن کار نیک کسی را
بغیر او و فروتر مشمر مرتبه او را از کردار پسندیده او یعنی از نیک
آنچه صادر شده باشد بوی نسبت باید داد و فراخور آن ستایش
و رعایت باید نمود و بقدر آن در رفعت مرتبه اش باید افزود و ترا
بزرگی و شرف یکی برین ندارد که کار خورد او را بزرگ دانایی و
همچنین خوردی و فرومایگی دیگری باعث نشود ترا که کار بزرگ
او را خورد و حقیر شماری و فی الواقع با آنکه این شیوه در حد ذات
خود ناستوده است سبب آن نیز میشود که بزرگان مایل تن آسانی

بوده اکتفا بکارهای حقیر ننمایند و خوردان خود را در ورطهٔ
کارهای بزرگ نیندازند وَارْدُدْ اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ مَا
یُضْلِعُکَ مِنَ الْخُطُوبِ وَیَشْتَبِهُ عَلَیْکَ مِنَ الْاُمُورِ
فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ اَحَبَّ اِرْشَادَهُمْ یَا اَیُّهَا
الَّذِیْنَ آمَنُوا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَ
الرَّسُولِ فَالرَّادُّ اِلَی اللّٰهِ الْاٰخِذُ بِمُحْکَمِ کِتَابِهِ وَالرَّادُّ
اِلَی الرَّسُولِ الْاٰخِذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَیْرِ الْمُفَرِّقَةِ
غرض حضرت بیان آنست که در احکام مشتبهه بکتاب خدا و سنت
رسول صلی الله علیه و آله رجوع باید کرد و برای ناقص خود رجوع
نباید نمود یعنی بازگردان بخدا و رسول آن چیز را که بر تو حل
آن دشوار آید و مشتبه بود از امور چنانچه خدای تعالی گفت
بجماعتی که خواست هدایت و ارشاد ایشان را ای مؤمنان
اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدای را و آنهایی را

که خداوند فرمانند از شما یعنی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم پس
اگر نزاع کنید و اختلاف نمایید در چیزی پس آن چیز را بخدا و رسول
بازگردانید و بازگردانند و بخدا آنکس است که عمل کند بحکم کتاب
او و بازگردانند به رسول آنکس بود که عمل کند باحکام سنت او
چه سنت او منشاء اتفاق و اجتماع و سبب رفع اختلاف و
نزاع میشود ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ
رَعِیَّتِکَ فِیْ نَفْسِکَ مِمَّنْ لَا تَضِیْقُ بِهِ الْاُمُورُ وَ
لَا تُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ وَلَا یَتَمَادَی فِی الزَّلَّةِ وَلَا
یَحْصَرُ مِنَ الْفَیْءِ اِلَی الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ
نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ وَلَا یَکْتَفِیْ بِاَدْنَی فَهْمٍ دُوْنَ اَقْصَاهُ
اَوْقَفَهُمْ فِی الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَاَقَلَّهُمْ
تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَاَصْبَرَهُمْ عَلَی تَکَشُّفِ
الْاُمُورِ وَاَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِیْضَاحِ الْحُکْمِ مِمَّنْ
لَا یَزْدَهِیْهِ اِطْرَاءٌ وَلَا یَسْتَمِیْلُهُ اِغْرَاءٌ وَاُولٰئِکَ قَلِیْلٌ

ایمن شد رعیت بصنف قضات عدل یعنی اختیار کن از برای محاکمه
میان مردمان کسی را که نزد تو فاضلترین رعیت بود و آنچنان کسی
که تنگ نیاید و او را بسیاری کارها و غالب نشود بر و خصمان
و بر او خطا بسیار زرود و چون حق بر و ظاهر شود از بازگشتن بحق
ابا نماید و نفس او بطمع مایل نباشد و در محاکمات چنانکه باید
غور نماید و چون شبهه حاصل شود توقف نموده در اجرای احکام جرأت
نکند تا بروی نیک ظاهر گردد و عمل کند بحجتها یعنی بچیزی که شرعا
بآن عمل نمودن لازم بود مثل ادله احکام و شاهدان مقبول الشهاده
و کمتر ملال یابد از مراجعت خصمان بجهت استفسار احوال ایشان
و صابرتر بود در کشف امور تا بر و ظاهر شود و چون حکم ظاهر شود در
اجرای آن دلیرتر باشد و آنچنان باشد که مدح کسی مر او را بخود پسندی
نیفکند و حرص و را به بعضی خصمان مایل نسازد و کسانی که موصوفند
باین صفات اندکی اند و ظاهرا حضرت نظر بزمان خود کرده و این سخن فرموده
چه درین زمان میتوان گفت که این قسم معدوم است و بعد از آنکه

حضرت بیان فرموده که مختار صنف قضات کیست اشارت نمود
بآنکه بر حاکم لازم است ملاحظه احکام او نمودن تا اگر خطا کند او را
تنبیه نماید و اگر صواب گوید دست او را قوی گرداند و رعایت او
بحسب حال و منزلت وی کند چنانکه باید بفعل آورد چنانکه میفرماید
ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا يُزِيحُ
عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَأَعْطِهِ مِنَ
الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ
لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانْظُرْ فِي
ذَلِكَ نَظَراً بَلِيغاً فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً
فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَيُطْلَبُ بِهِ
الدُّنْيَا پس بسیار پی روی کن حکم او را و بگشای بروی در عطا
آنقدری که حاجت او را کفایت کند و او را بمردم احتیاج نباشد
و وی را منزلت و مرتبه آنقدر بده که خاصان تو در وی طمع نکنند
و ایمن باشد ازینکه مردم نزد تو در حق او مکری کنند و خللی بکار او

دی رسانند و باید که در آنچه مذکور شد نظر و تامل کامل نمایی چه این دین
پیش ازین در دست اهل شر گرفتار بود که برأی خود عمل میکردند
واین اشارتست بزمان آنچه لعین مطرود وآنچه شقی مردود
که غصب حق آن حضرت کردند و در دین و شریعت بهرچه رای
مضل ایشان اقتضا کرد عمل نمودند واین همه مبالغه از آنحضرت
جهت آنست که جمیع کارها بر نهجی واقع شود که از طریق شرع و محض
حق بهیچ وجهی بیرون نرود ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ
فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَاراً وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً فَإِنَّهُمَا
جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ ○ این اشارتیست بتفحص
عمال یعنی در کار عاملان خود نظر کن وایشانرا بعد از آزمودن
وتحقیق احوال ایشان نمودن عمل فرمای و چنان مکن که غرض تو از
عمل فرمودن آن باشد که نفعی بعامل رسانی یا درحق و انعامی
دانسته باشی که این از جمله اقسام ظلم و خیانتست نسبت برعیت
وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ

الصالحة

الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ
أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافاً
وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً ○ وگزین کن از ایشان
اهل تجربه و خداوندان آزرم را از خاندانهایی که صالح و در اسلام
سابق باشند که اخلاق چنین کسان گرامی تر و عرض ایشان پاکتر
و توجه ایشان بطمع کمتر و تامل ایشان در عواقب امور بیشترست
ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى
اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَغِنًى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ
أَيْدِيهِمْ وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ
پس در وجه معیشت ایشان توسعه کن که کار ایشان بصلاح آید
واز گرفتن آنچه در دست زیردستان ایشان بود مستغنی شوند
و ترا بر ایشان حجت باشد اگر امر ترا خلاف کنند و امانت ترا
خیانت نمایند ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ
أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ

لِاُمُورِهِمْ حَدَوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْاَمَانَةِ وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ
پس جست وجوی کن عمل ایشانرا وکروهی را درخفیه بفرست
از اهل صدق ووفا تا کیفیت عمل ایشانرا از نیک وبد ملاحظه
نموده ترا واقف سازند چه عمال چون از تو بفهمند که درخفیه
تجسس احوال ایشان میکنی این معنی ایشانرا بران میدارد که
امانت ورزند ونرمی با رعیت بکار برند وَتَحَفَّظْ مِنَ الْاَعْوَانِ
فَاِنْ اَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ اِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا
عَلَيْهِ عِنْدَكَ اَخْبَارُ عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا
فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَاَخَذْتَهُ بِمَا اَصَابَ
مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ
وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ وملاحظه کن از انکه یاران ومددکاران
تو از عاملان وغیرایشان دست خیانت بجایی دراز کنند پس اکر
یکی از ایشان دست بکشاید بخیانتی که متفق شود بران نزد تو خبرهای
انکسان که درخفیه تجسس احوال ایشان کماشتی وبجهت شهادت

وثبوت خیانت بان اکتفا کرده خاین را عقوبت نمای وان چیزرا
که از عمل کرفته از وی باز پستاند وعزل فرمای و ویرا در مقام مذلت
وخواری باز دار ونام خیانت بروی نهاده باین عیبش متهم دار و
سرزنش نمای وَتَفَقَّدْ اَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ اَهْلَهُ فَاِنَّ فِي
صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ
سِوَاهُمْ اِلَّا بِهِمْ لِاَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ
وَاَهْلِهِ این اشارتیست بضعف مزارعان یعنی تفتیش کن حال
خراج را وپی روی نمای احوال زمین خراج داررا وبفعل آر انچیزرا
که صلاح حال زمین وخداوندانش دران باشد بدرستی که صلاح همه کس
وابسته بصلاح حال ایشانست چه استقامت احوال مردم بمحصولات
زراعت حاصل است وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْاَرْضِ
اَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِاَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرَكُ
اِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ اَخْرَبَ الْبِلَادَ
وَاَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَمْ يَسْتَقِمْ اَمْرُهُ اِلَّا قَلِيلًا وباید که اندیشه

تو در عمارت زمین زیاده باشد از فکر تو در گرفتن خراج چه خراج نتوان
گرفت الا از زمین معمور و هر کسی که زمین را عمارت نکرده طلب خراج
نماید بلاد را ویران کند و بیاد را هلاک سازد و حال او مستقیم نشود بجز اندکی
چه پریشانی احوال رعیت الا اندک وقتی احوال حاکم را آشفته گرداند
اینست حال او در دنیا و حال عقبی خود معلومست فَإِنْ شَكَوْا
ثِقَلاً اَوْ عِلَّةً اَوِ انْقِطَاعَ شِرْبٍ اَوْ بَالَّةٍ اَوْ اِحَالَةَ اَرْضٍ
اِغْتَمَرَهَا غَرَقٌ اَوْ اَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ
بِمَا تَرْجُوا اَنْ يَصْلُحَ بِهِ اَمْرُهُمْ پس اگر تو شکایت کنند از
گرانی خراج و بسیاری آن یا از علت و آفتی که بمحصولات ایشان
رسیده باشد یا از کمی آب و باران یا گردیدن حال زمین بسبب
آنکه او را آب گرفته باشد یا تشنگی ضایع کرده باشد تخفیف
کن از ایشان آنقدر که در آن صلاح حال ایشان دانی وَلَا يَثْقُلَنَّ
عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤُونَةَ عَنْهُمْ فَاِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ
بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ مَعَ

اِسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ
فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ اِجْمَامِكَ
لَهُمْ وَالثِّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ
فِي رِفْقِكَ بِهِمْ فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْاُمُورِ مَا اِذَا عَوَّلْتَ
فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً اَنْفُسُهُمْ بِهِ فَاِنَّ
الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ وگران نیاید بر تو آنچه از رعیت
تخفیف دهی که آن ذخیره ایست مر ترا که فواید آن بروزگار تو عاید
میگردد چه بسبب آن ولایت تو آبادان و آراسته شود و رعیت
از تو ممنون بوده و اعتقاد خود را نسبت بتو درست نموده ثنای
تو گویند و تو بسبب شمول عدل احوال رعیت را شاد و خرم کردی
و ترا بر تقویت و امداد ایشان اعتماد حاصل شود بسبب آنچه نزد ایشان
ذخیره کنداشتی و ایشان را برفاهیت و فراغت داشتی و رعیت را
اعتماد بود بر آنچه معتاد ساختی ایشان را بآن از عدل و آنچنان چه بسا
بعد ازین
آنکه امری سانح گردد که ترا با ایشان رجوع واقع شود و ایشان ترا

ادا نمایند از روی خوشدلی و رضا و رعیت جز از ملک آبادان چیز
طلب کنی گنجایش دارد وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ
إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ
عَلَى الْجَمْعِ وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ
و زمین را ویرانی نبود مگر بسبب ناداری و محتاجی خداوندانش
و خداوندانش را احتیاج و ناداری نشود الا بسبب میل والیان و حکام
بگرد کردن مال و بسبب اندیشه عزل و عبرت ناگرفتن ایشان
از حال دیگران چه بسبب این صفات حاکمان خواهند که کار خود را
بپا زنند و بکار رعیت نپردازند و باین سبب کار رعیت و ولایت
تباه گردد ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ
خَيْرَهُمْ وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ
وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُودِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا
تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ
بِحَضْرَةِ مَلَاءٍ وَلَا تُقَصِّرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ

عُمَّالِكَ عَلَيْكَ وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ وَ
فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ این اشارتست بصنف دبیران
یعنی نظر کن در احوال دبیران و کاتبان خود پس متصدی امور خود
کن بهترین ایشان را و خاص گردان مکاتباتی را که مشتمل بود بر تدبیرات
و کارهای نهانی بکسی که اخلاق پسندیده را جامع تر بود و آنچنان کسی
که بسبب اکرام و تقرب تو مغرور و گستاخ نشود و بر مخالفت رای
تو در میان مردم جرأت نکند و چنان غافل و ساده دل نباشد که
از تقریر مضمون مکاتبات عاملان تو نزدیک تو چنانکه باید و از جواب
دادن ایشان چنانکه شاید عاجز آید مجملا غفلت نورزد در آنچه از برای
تو بستاند و از قبل تو دهد وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ
وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ
قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ
بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلُ و پست نکند کاری را که از برای تو خواهد
که محکم سازد و عاجز نبود از گشادن امری که بر تو مشکل شده باشد و بستن

مقدار خود را کرد در کارها واندیشها تا کی است چه کسی که قدر خود را نداند قدر دیگری نادانتر بود ثُمَّ لَا یَکُنْ اخْتِیَارُکَ إِیَّاهُمْ عَلَی فِرَاسَتِکَ
وَاسْتِنَامَتِکَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْکَ فَإِنَّ الرِّجَالَ یَتَعَرَّفُونَ
لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ لَیْسَ وَرَاءَ
ذَلِکَ مِنَ النَّصِیحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَیْءٌ پس باید که آزمودن و
گزیدن تو مر ایشان را نه بنابر فراست تو در کار ایشان و آرامش
خاطر و گمان نیک تو نسبت با ایشان شد چه مردمان بسبب چاپلوسی
و نیک خدمتی در خور ... فراست و گمان نیک حکام در می آیند
و در دل ایشان جای کنند هرچند که در واقع از نیک خواهی و امانت
عاری باشند ولیکن حال ایشان را این نوع معلوم کن که از قبل والیان
صالح پیش از تو چه سان متصدی کارها بوده اند پس اختیار نمای کسی را
که با امانت مشهور و معروف تر و آثار ذکر دار او در میان رعیت پسندیده تر
بود فَإِنَّ ذَلِکَ دَلِیلٌ عَلَی نَصِیحَتِکَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّیتَ أَمْرَهُ
پس بدرستی که این احتیاط و دقت چون از تو بفعل آید دلیل باشد

وَلَکِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وَلُوا لِلصَّالِحِینَ قَبْلَکَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ کَانَ فِی الْعَامَّةِ أَثَراً وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً ۵

بر نیکخواهی تو بر خدا را و مر آنکس را که تو از قبل او والی و حاکمی وَاجْعَلْ
لِرَأْسِ کُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِکَ رَأْساً مِنْهُمْ لَا یَقْهَرُهُ کَبِیرُهَا
وَلَا یَتَشَتَّتُ عَلَیْهِ کَثِیرُهَا وَمَهْمَا کَانَ فِی کُتَّابِکَ
مِنْ عَیْبٍ فَتَغَابَیْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ و بگردان از برای هر مهمی از مهمات
خود سرداری از ایشان آنچنان کسی که نزد مهمات بزرگ عاجز نشود و از
کارهای بسیار پریشان نگردد و هر عیبی که کاتبان ترا بوده و تو از آن
تغافل نمایی بآن عیب ترا الزام نمایند ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ
وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَیْراً الْمُقِیمِ مِنْهُمْ وَ
الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ
وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ
فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ وَحَیْثُ لَا یَلْتَئِمُ
النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَلَا یَجْتَرِئُونَ عَلَیْهَا فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ
لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ وَصُلْحٌ لَا تُخْشَی غَائِلَتُهُ وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ
بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلَادِکَ این اشارتست بصنف تاجر

واز باب صناعات یعنی رعایت جانب تاجران و پیشه وران
نمای و در حق ایشان سفارش کن اهل ولایت خود را خواه مقیم باشند
و خواه مسافر که ایشان مادهٔ منافع و سبب حصول ضروریات اند
و آورندهٔ چیزها را که محتاج الیه مردم است از ماکول و ملبوس
و غیر آن از جاهای دور و از بیابان و دریا و کوه و دشت و از مواضع
که مردم آنجا جمع نشوند و در رفتن بسوی آن جرأت نکنند و این صنف
آنجماعت کسانی اند که از فتنه و شر ایشان ایمنی و بازجوی احوال ایشان را
چون نزدیک تو یا در اطراف بلاد تو باشند و غرض حضرت ازین
وصیت آنست که برین جماعت ظلم و تعدی واقع نشود و چون بر
طبع اکثر تاجران امساک و حرص غالب می باشد و بسبب آن در طریق
سودا از جادهٔ انصاف بیرون میروند و گاهی ابواب معاملات را
مسدود ساخته ضروریات مردم را حبس مینمایند تا گران شود
و اینست آنچه اهل شرع احتکارش می نامند و بعضی از فقها آنرا
حرام و بعضی مکروه میدانند حضرت درین باب میفرماید که واعلم

مَعَ ذٰلِکَ اَنَّ فِی کَثِیرٍ مِنْهُمْ ضِیقًا فَاحِشًا وَشُحًّا قَبِیحًا
وَاحْتِکَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَکُّمًا فِی الْبِیَاعَاتِ وَذٰلِکَ بَابُ
مَضَرَّةٍ بِالْعَامَّةِ وَعَیْبٍ عَلَی الْوُلَاةِ فَامْنَعْ مِنَ الْاِحْتِکَارِ
فَاِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنَعَ مِنْهُ یعنی و بدانکه
با وجود رعایت جانب تجار رعایت جانب مردم دیگر نیز باید
نمود و چنان نباید کرد که بسبب رعایت جانب این طبقه
مردمان تشویش افتد چه بسیاری از تجار امساک و حرص و بخل زشت
دارند و گاهی احتکار و حبس ضروریات مینمایند و در معاملات بی
انصافی می ورزند و این ضرریست عظیم مر رعیت را و عیبی است
بزرگ مر والیان را پس منع کن از احتکار بدرستی که رسول خدای صلی
الله علیه و آله ازان منع فرموده و ظاهر کلام حضرت در منع احتکار
مخصوص است بامتعهٔ خاصه که در علم فقه مبین است و بیان حرمت
و کراهت احتکار و ذکر شرایط آنرا از کتب فقهی طلب باید نمود
وَلْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعًا سَمْحًا بِمَوَازِینِ عَدْلٍ وَاَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ

بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ و باید که معاملات و خرید و
فروخت بطریق انصاف واقع شود بترازوهای راست و نرخهای
که ضرر نرساند بحال هیچ یک از بایع و مشتری فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً
بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ وَعَاقِبْ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ پس کسی که
احتکار کند بعد از آنکه او را نهی کرده باشی وی را عقوبت کن و در عقوبت
وی از آنچه مقتضای شرع است تجاوز منمای ثُمَّ اللهَ اللهَ فِي الطَّبَقَةِ
السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ
وَالْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا
فَاحْفَظْ لِلهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ این اشارتست
بطبقهٔ ادنی از طبقات سابقه یعنی خدای را خدای را در رعایت احوال
طبقهٔ سفلی از آنهایی که بیچارگان و مسکینان و محتاجان و سختی کشان
و افگارشدگانند بدرستی که درین طبقه بعضی محتاجان پیشند که از کسی
سوال نمیکنند و بهرچه رسد قناعت مینمایند و مراد بقانع این قسمست
و بعضی پیشند که بسبب شدت احتیاج از مردم سوال میکنند و مقصود

بعد از این صنف است پس حفظ کن از برای خدای حقی را که خدای تعالی
بحفظ آن در حق ایشان ترا امر فرمود وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ
بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ
بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَكُلٌّ قَدِ
اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ و تعیین کن بجهت ایشان نصیبی از بیت المال
و از غلهایی که بجهت ارباب استحقاق جمع کرده شده در هر بلد بدرستی که محتاجان دور را آن حق ثابت است که محتاجان نزدیک
راست و تو برعایت حق هر یک مکلف و مأموری فَلَا يَشْغَلَنَّكَ
عَنْهُمْ بَطَرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِإِحْكَامِكَ
الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ
لَهُمْ پس ترا مشغول نسازد از ملاحظهٔ احوال ایشان غفلت و
غرور که معذور نخواهی بود در فروگذاشت جزئیات امور اگرچه مهمات
کلی را استحکام داده باشی چه بر ذمت همت حاکم رسیدن بامور کلی
و جزئی لازم و متحتم است پس در باب ایشان اهتمام نمای و از ایشان

روی التفات مگردان وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ
مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ و پس روی
کن درین طبقه احوال آنکسانی را که بتو نتوانند رسید از نهایی که در چشم
مردم زبون نمایند و مردمان ایشان را حقیر دانند فَفَرِّغْ لِأُولَئِكَ
ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ
ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ
هٰؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ
وَكُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَى اللهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ پس مقرر کن
از معتمدان خود کسی را که از اهل خشیت و تواضع بود تا متوجه مهمات
ایشان شده احوال ایشان را چنانکه باید بتو عرض نماید پس با ایشان
آنچنان سلوک کن که نزد خدا معذور باشی روزی که ملاقات کنی خدارا
چه اینها در میان رعیت بانصاف و رعایت محتاج ترند از غیر خود
اگر چه بر تو لازم است که با جمیع رعیت چنان سلوک نمایی که نزد خدای
تعالی معذور باشی وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ

مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ و تعهد و ملاحظه
نمای احوال اطفال یتیم و پیران عاجز سقیم را از آنهایی که بیچاره باشند
و خود را بجهت خواهش بر پای ندارند و چون سلوک مذکور بر طبع گران
والیان گران می آید حضرت درین باب میفرماید وَذَلِكَ عَلَى
الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللهُ عَلَى أَقْوَامٍ
طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ
اللهِ لَهُمْ و کارهای مذکور بر والیان گرانست و حق همه گران مینماید
بر طبعها و بسا آنکه خدای تعالی او را سبک گرداند بر گروهی که طلب عافیت
عاقبت و اراده نجات از عقوبت آخرت نمودند پس خود را صبر فرمودند
بر کارهای گران بموافقت رضای ملک دیان و اعتماد کردند بر آنچه
خدای تعالی وعده فرموده صابران را چنانکه میفرماید إِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ و چون بر حاکم لازم است که
در دیوان بنشیند از برای آنکه بداد مردم رسد و مهمات ایشان را در سر
بابی فیصل دهد حضرت در تفصیل این میفرماید وَاجْعَلْ لِذَوِي

الحاجاتِ مِنکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ
مَجْلِساً عامّاً فَتَتَواضَعُ فِیهِ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَکَ وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ
جُنْدَکَ وَأَعْوانَکَ مِنْ أَحْراسِکَ وَشُرَطِکَ حَتّی
یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ لَنْ
تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیها حَقُّهُ مِنَ
الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ و تعیین نمای وقتی از برای خداوندان
مهمات که خود را دران وقت فارغ سازی جهت رسیدن
مهمات ایشان و مجلس عام ترتیب دهی از برای آن و لباس
تواضع پوشیده و افسر تکبر از سر دور کردانیده دران مجلس
بنشینی و سپاهیان و دربانان و یساولان خود را بکوشه
نشانی تا اصحاب مهمات و ارباب حاجات بفراغت نزدیک
تو آیند و بی آشفتگی و اضطراب سخن گفته احوال خود را پیش تو
باز نمایند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مکرر شنیدم

که میفرمود رحمت نرسد بامتی که نگیرند از برای ضعیفان حق ایشانرا
از قوی دستان بر وجهی که ضعیفانرا در طلبیدن آن اضطراب
و پریشانی نبود ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِیَّ وَنَحِّ عَنْکَ
الضِّیقَ وَالْأَنَفَ یَبْسُطِ اللّٰهُ عَلَیْکَ بِذٰلِکَ أَکْنافَ
رَحْمَتِهِ وَیُوجِبْ لَکَ ثَوابَ طاعَتِهِ پس اگر از ایشان
درشتی و ناهمواری صادر شود درگذران و اگر در تقریر مدعیات
خود کندی نمایند تحملها نمای تا بکلید تامل قفل خفا را از مقصود
ایشان برداشته بر تو واضح شود و مهم ایشان را بر وجه شایسته
فیصل دهی و دور کن از خود درین کارها تنگدلی و ننگ داشتن را
تا خدای تعالی اطراف رحمت خود را شامل حال تو سازد و ثواب
طاعت را از برای تو محقق کند وَأَعْطِ ما أَعْطَیْتَ هَنِیئاً
وَامْنَعْ فِی إِجْمالٍ وَإِعْذارٍ و بده آنچه دهی گوارنده یعنی نوعی که
خوشحال سازد ستاننده را و باز گیر آنچه باز گیری با نیکویی و عذر
خواهی یعنی چنانکه آزار نرسد بانکس که ازو باز میگیری غرض آنکه چون

بکسی چیزی دهی باید که سه امر مرعی داری اول آنکه تعجیل نمایی دوم
آنکه بدادن منت ننهی سیم آنکه بسبب عطایی که بوی کرده خود را بر
وی مستولی ندانی و در مقام ایذا و اهانت وی در نیایی و چیزی که باز
گیری باید که بسبب بخل نباشد و با آن عذرخواهی کنی و سخنان نرم
گویی ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا
مِنْهَا إِجَابَةُ عُمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كُتَّابُكَ وَمِنْهَا إِصْدَارُ
حَاجَاتِ النَّاسِ عِنْدَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ مِمَّا تَحْرَجُ بِهِ
صُدُورُ أَعْوَانِكَ وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ
يَوْمٍ مَا فِيهِ بعد از ان امری چند ست از کارهای تو که ناچار است
ترا از آنکه خود مباشر آن باشی از آن جمله است جوابهای کارداران
تو وقتی که کتاب از عهده آن بیرون نیایند و از آن جمله مهمات
مردمان است گاهی که کارکنان تو از آن عاجز گردند یا بتنگ آیند
و کار هر روز را بروز دیگر تاخیر نکرده همان روز بپردازی چه هر روز کاری
خود را دارد وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ

تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا
لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ و مقرر کن
از برای خود بهترین آن اوقات و فاضلترین آنها را در طاعات و
عبادات آنها خالص از برای خدا صرف کنی اگرچه همه اوقات کارهای
که شرح آن مذکور شد نیز از برای خدا خواهد بود وقتی که باصلاح نیت
و سلامت رعیت بود وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ لِلَّهِ
بِهِ دِينَكَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً فَأَعْطِ اللَّهَ
مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ
إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بَالِغًا
مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ و باید که در بهترین آن اوقات که خالص از
برای خدا صرف نمایی فرایضی که باو مخصوص است برپای داری
پس از بدن خود بخشی بخدا بده در شب و روز و درست بجای آر
آنچه بآن تقرب جویی بخدای تعالی بی رخنه و نقصی آنمقدار که بدن
تو قوت دارد وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَوتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا

تكونن منفرا ولا مضيعا فان في الناس من به العلة
وله الحاجة وقد سالت رسول الله صلى الله عليه و
آله حين وجهني الى اليمن كيف اصلي بهم فقال
صل بهم كصلوة اضعفهم وكن بالمؤمنين
رحيما و چون مردم در نماز تو اقتدا كنند نماز را چنان كن كه تضييع
بعض اركان و اعمالش واقع نشود و چنان دور و دراز مكش كه
ايشان را رنجيده و بيزاري چه در مردم بعضي مي‌باشند كه دردمندي دارند
و بعضي را معاشت ضروري مي‌باشد كه تطويل نماز سبب فوت آن
ميشود و در وقتي كه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله مرا بيلاد
يمن فرستاد از وي پرسيدم كه با ايشان چگونه نماز كنم فرمود كه با ايشان
نماز كن نماز ضعيف ترين ايشان و بر مومنان مهربان باش و چون
واليان را عادتست كه اكثر اوقات از رعيت محتجب كردند و احتجاب
ايشان سبب وقوع مفسده چند ميشود حضرت در منع آن و بيان انكه
آن مفسده چندست و باعث بحيجي نيست ميفرمايد كه واما بعد

هذا فلا تطولن احتجابك عن رعيتك فان احتجاب الولاة
عن الرعية شعبة من الضيق وقلة علم بالامور والاحتجاب
منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم
الكبير ويعظم الصغير ويقبح الحسن ويحسن القبيح
ويشاب الحق بالباطل وانما الوالي بشر لا يعرف ما توارى
عنه الناس به من الامور وليست على الحق سمات
تعرف بها ضروب الصدق من الكذب بعد از اين
دراز مكش احتجاب خود را از رعيت يعني چنان مكن كه رعيت ترا دير
به بينند كه احتجاب واليان از تنگدلي و كم دانشيست بكارها و سبب
آن بسياري از احوال رعيت و كارداران بر ايشان مخفي ماند و جانچه
هست بعرض ايشان نرسد پس بعضي كارهاي بزرگ خورد نمايد و بالعكس
و بعضي چيزهاي پسنديده زشت نمايد و بالعكس و حق و باطل بهم
آميخته شود و والي بشرست و اطلاع بر كارهاي مخفي مردم ندارد
و حق را علامات نيست كه چون والي متوجه مخفيات شود بآن علامات

تواند شناخت و انواع صدق و کذب را تواند دانست اینست بیان
معاینه احتجاب و اما بیان عدم باعث بران اینست که می فرماید
وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي
الْحَقِّ فَفِيمَ احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ
تُسْدِيهِ أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ
إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ
مَا لَا مَؤُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةِ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ
إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ ۝ و تو از دو قسم بیرون نیستی یا جوانمردی که
خوش آید ترا بذل و عطا بر وجه شایسته یا گرفتاری بامساک و
بخل اگر از قسم اول باشی احتجاب بی وجه خواهد بودن چه احتجاب
یا از ادای حق واجبیست که بمستحق رسانی یا از احسان و انعامیست
که بآن تفضل نمایی و اینها نسبتی بجوانمردان ندارد و اگر از قسم ثانی
باشی احتجاب چندان وجهی ندارد چه مردم سرکار حال ترا دانستند
و از عطای تو نومید شدند از تو چیزی نخواهند با آنکه اکثر حاجات

مردم شکایت ظلم و طلب انصاف است در معاملات نه عطا و بخشش
و اگر طلب فراغت و آسایش را سبب احتجاب میسازند نظر باید کرد
اگر آن فراغت بقدر ضرورت بود مغتنم است اما زیاده بران مناسب
حال حکام نیست و ایشان را لذت عزت و سروری کافیست
و باید که ارتکاب مشقتها نمایند تا رعیت در ظل رعایت و پناه
عدالت ایشان بآسایش و فراغت و ایمنی و راحت باشند
و از انصاف بسی دورتر و طریق عقل و شرع را مخالف ترست
آنکه حکام خواهند با وجود حصول سروری و استیلا بر رعیت
راحت و فراغت ایشان را باشد و رعیت با وجود مذلت و خواری
و انقیاد و فرمان برداری بتشویش و مشقت باشند و چون حکام را
جمع مخصوص می باشند که بر رعیت تعدی می کنند حضرت در
باب ایشان میفرماید ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمُ
اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولَئِكَ
بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ ۝ پس بدرستی که حاکم را خواص [illegible] شند

که بصفت تعدی و دست درازی و بی انصافی موصوفند پس کوتاه
کن دست ایشان از برفع چیزهایی که وسیله و مادهٔ تعدی و ستم تواند
بود و از جملهٔ چیزهایی که آن را وسیلهٔ تعدی توانند ساخت آنست که
[شنیکان عام و آنجا که در کرد و بند]
مزرعه یا زمینی بطریق سیورغال یا غیر آن بدیشان متعلق شود و دست
را در آن شرکتی باشد یا نزدیک آن ملکی بود و پیل باین وسیله در آب
نزدیک یا مشترک یا در کارها و خرجهایی که متعلق بزراعت بود دست
تعدی نمایند بنابرین میفرماید وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ
حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ
عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ
مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونَ مَهْنَأُ
ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۝
و مده هر کسی را از نزدیکان خود و آنهایی که در گرد تواند زمینی بطریق
سیورغال و در طمع نیفگنند از تو در کشت و زراعتی که ضرر رساند
بکسانی که شریک و نزدیک باشند در آب یا در کار و خرج مشترک

که خرج و مشقت آن را بر گردن آنکسان نهند پس منافع مر این جماعت
را بود و عیب و ننگ آن بر تو ماند در دنیا و آخرت وَأَلْزِمِ الْحَقَّ
مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ
صَابِراً مُحْتَسِباً وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ
حَيْثُ وَقَعَ وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ
مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ ۝ و بر هر که حقی لازم بود و یرا باداء حق الزام
کن هر که باشد از دور و نزدیک از خویشان و خواص و درین کار
صابر باش و از خدا مزد بخواه و هر چه ازین کارها بر تو گران آید عاقبتش
را منظور دار که عاقبت آن پسندیده و محمود است وَإِنْ ظَنَّتِ
الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْكَ
ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ إِعْذَاراً تَبْلُغُ فِيهِ
حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ ۝ و اگر رعیت را گمان شود که
تو بر ایشان ظلم کرده و این خلاف واقع باشد فی الحال عذر خود اظهار
نمود و خطای ظن ایشان را مبین ساز تا دعای تو که عبارت از استقامت

ایشان پشت برحق و منحرف نشدن ایشان از طریق صواب حاصل
شود ولا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك لله فيه
رضى فان في الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك
وامنا لبلادك ولكن الحذر كل الحذر من عدوك
بعد صلحه فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم
واتهم في ذلك حسن الظن این اشارتست بکیفیت
سلوک با مخالفان یعنی اگر دشمن از تو صلح خواهد و دانی که صلح
موافق امر و رضای خدا باشد او را بپذیر که در ان آسایش لشکر
و فراغت خاطر و ایمنی بلادتست اما بعد از صلح غافل مشو و از
دشمن بر حذر باش چه شاید که دشمن غفلت ترا فرصت شمرده
در مقام مکر و کید در آید پس آگاه باش و بگمان نیکی که بدشمن داری
فریب مخور فان عقدت بينك وبين عدوك
عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك بالوفاء
وارع ذمتك بالامانة واجعل نفسك جنة دون

ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله سبحانه شيء الناس
اشد عليه اجتماعا مع تفريق اهوائهم وتشتيت
آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك
المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا
من عواقب الغدر و چون پیوند رشتهٔ صلح را میانه خود
و دشمن محکم بسازی یا ویرا زنهار دهی پس پیمان و صلح خود را بوفا
نگهدار و زنهار خود را بامانت محافظت نمای و گرد خیانت و بیوفایی
مگرد بلکه عهد و زنهار را بجان محافظت کن بدرستی که نیست چیزی از
فرایض الهی که مردم بران بیشتر اتفاق دارند با وجود اختلاف مذهب
و تباین معتقدات از وفا کردن بعهد و درست داشتن پیمان و مشرکان
با وجود کفر این شیوه را مرعی میداشتند چه میدانستند که عاقبت غدر
و پیمان شکنی ننگ است و زیان در هر دو جهان فلا تغدرن بذمتك
ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن عدوك فانه لا يجترئ
على الله الا جاهل شقي وقد جعل الله عهده وذمته امنا

اَفضاهُ بَيْنَ العِبادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ اِلَى مَنَعَتِهِ
وَيَسْتَفِيضُونَ اِلَى جِوارِهِ پس خط خیانت بر حرف زنهار
مکش و رشته عهد را بدست بی وفایی مگسل و بعد از عهد و پیمان
در پی فریب دادن مباش که این مشتمل بر مخالفت خداست و
جرات نمیکند بر مخالفت خدای تعالی مگر کسی که جاهل و بدبخت باشد
و خدای تعالی عهد و پیمان را امنی ساخته برحمت خود میانه بندگان
و حصنی گردانیده که در پناه او آرام گیرند پس باید که بستن عهد
مشتمل بر دغلی و تدلیس و فریب نباشد وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً
تَجُوزُ فِيهِ العِلَلُ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّاكِيدِ
وَالتَّوْثِقَةِ و پیمان را چنان مبند که بآن رخنه و بهانه را باید بلکه او را
موکد و مستحکم ساز و بعد از تاکید اگر دشمن دعوی توریه کند گوش مکن
و برین تقدیر شکستن عهد از جانب مخالف خواهد بود وَلَا يَدْعُوَنَّكَ
ضِيقُ اَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللّهِ اِلَى طَلَبِ انْفِساخِهِ بِغَيْرِ
الحَقِّ فَاِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقِ اَمْرٍ تَرْجُو انْفِراجَهُ وَفَضْلَ

عاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخافُ تَبِعَتَهُ وَاَنْ تُحِيطَ بِكَ فِيهِ مِنَ
اللّهِ طَلِبَةٌ لَا تَسْتَقِيلُ فِيها دُنْياكَ وَلَا آخِرَتَكَ و باید که
تنگی کار و بار تو برین ندارد ترا که پیمان را بناحق بشکنی بلکه صبر کن چه صبر تو
بر تنگی که از خدا امیدوار باشی در دنیا بر رفع آن بهترست از غدری که
ترسناک باشی از وبال آن و مراپیان کردی ازین که خدای تعالی از تو عی (در آخرت مرد آن)
پرسش کند که توانی از عهده آن بیرون آمدن در دنیا و نه در آخرت
اِيّاكَ وَالدِّماءَ وَسَفْكَها بِغَيْرِ حِلِّها فَاِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ
اَدْعَى لِنَقِمَةٍ وَلَا اَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَلَا اَحْرَى بِزَوالِ نِعْمَةٍ
وَانْقِطاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّماءِ بِغَيْرِ حَقِّها وَاللّهُ سُبْحانَهُ
مُبْتَدِئٌ بِالحُكْمِ بَيْنَ العِبادِ فِيما تَسافَكُوا مِنَ الدِّماءِ
يَوْمَ القِيمَةِ فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرامٍ
فَاِنَّ ذَلِكَ مِمّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ و
بر حذر باش از خونها و زنهار که بناحق نریزی بدرستی که هیچ چیز باعث تر
نیست بر انتقام الهی و بزرگتر از روی گناه و سزاوارتر بزوال نعمت

وانقطاع مدت عمر از ریختن خون ناحق وخدای تعالی در روز قیامت
اول محاکمه که میانهٔ بندگان خواهد فرمود در ریختن خونها خواهد بود
پس در صدد این مباش که دولت وسلطنت خودرا بریختن خون
ناحق قوی گردانی که آن زبون وضعیف میگرداند آنرا بلکه از تو
گرفته بدیگران منتقل میسازد ولا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللهِ وَلا
عِنْدِي فِي قَتْلِ العَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ البَدَنِ وَإِنِ ابْتُلِيتَ
بِخَطَاءٍ أَوْ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ يَدُكَ بِعُقُوبَةٍ فَإِنَّ
فِي الوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ
سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ المَقْتُولِ حَقَّهُمْ
وخونی که بعمد ریزی ترا دران نزد خدا ونزدیک من هیچ عذری
نیست چه در قتل عمد قصاص لازم است پس تن بکشتن باید داد
وآنچه بخطا واقع شود یا بسبب تازیانه یا مشت یا غیر آن چون قصد
توکشتن نباشد دران دیت لازم است پس بزرگی سلطنت
ترا برین ندارد که حق خون خواهان را بازگیری وتفصیل احکام قصاص

ودیات را در کتب فقهی مطالعه باید نمود وَإِيَّاكَ وَالإِعْجَابَ
بِنَفْسِكَ وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ
مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ
إِحْسَانِ المُحْسِنِينَ ودپرهیز از عجب بخود واز اعتماد برچیزی که
ترا خوش آید از خود مثل صفات پسندیده وکردار پسندیده ودر صدد
مباش ازین که مایل باشی بآنکه ترا ستایش کنند چه این حالات محکم ترین
فرصتهاست شیطان را تا ضایع کند نیکی را که ازین کس واقع شود
چه بخود عجب نمودن ودلیل مدح بودن اعمال پسندیده را باطل میگرداند
وَإِيَّاكَ وَالمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوِ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ
مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ
المَنَّ يُبْطِلُ الإِحْسَانَ وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الحَقِّ وَ
الخُلْفَ يُوجِبُ المَقْتَ عِنْدَ اللهِ وَالنَّاسِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ومحترز باش
ازین که منت نهی بر رعیت بچیزی که نسبت بایشان کنی یا آنرا

وزنی نهی و زیاده شماری یا ایشانرا وعده دهی که بآن وفا نکنی که منت نهادن احسان را باطل میکند و زیاده شمردن احسان نور حق را میبرد و خلف وعده موجب خشم و دشمنی خدا و خلق میشود خدای تعالی میفرماید بزرگ شد نزد خدای تعالی از روی دشمن داشتن این که بگویید چیزی را که نکنید اِیَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا وَالتَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا وَاللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ أَوِ الْوَهْنَ إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَوْقِعَهُ زنهار که شتاب مکنی در کارها پیش از وقت آن یا کاهلی ورزی هنگام برآمدن آن یا لجاجت کنی در تحصیل آن از وقتی که حال آن معلوم نباشد یا تقصیر نمایی در حصول آن وقتی که حال آن واضح باشد و باید که هر کاری را بوجهی که سزاوار باشد عقلا و شرعا بفعل آری اِيَّاكَ وَالِاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ وَالتَّغَابِيَ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ بِالْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَعَمَّا قَلِيلٍ

تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ حذر کن از آنکه مخصوص خود کردانی چیزی را که همه مردم در آن بحسب شرع یکسانند و از آنکه تغافل کرده در چیزی تصرف کنی که ظاهر بود عدم جواز تصرف در آن چه اندک مدتی را پرده کارها از پیش تو بردارند و داد مظلومان را از تو بستانند (و داد از تو خواستند گرفت و) اِمْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَسَوْرَةَ حَدِّكَ وَسَطْوَةَ يَدِكَ وَغَرْبَ لِسَانِكَ وَاحْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الِاخْتِيَارَ غالب شو بر ستیزه و شدت خشم و دست دراز کردن بانتقام و زبان کشودن بدشنام و از اینها محترز باش باینکه شدت خشم را باز داری و عقوبت را تاخیر نمایی تا وقتی که خشم تو ساکن شود چه آن زمان مالک عنان اختیار خود کردی و عقوبت را بروجهی که موافق شرع بود بی زیادتی و تعدی که مقتضای شدت خشم است بفعل آری و این صفت یعنی قدرت بر حفظ خشم و تاخیر عقوبت نیک بدست نمیتوانی

ولن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومک بذکر المعاد الی ربک

آورد دیگر کر بسیار بود اهتمام تو بذکر بازگشت بخدای تعالی و یاد کردن
احوال معاد و فی الواقع هر که در اکثر اوقات ذکر احوال آخرت از حساب
و عقاب و غیر آن نماید و معانی آیات و احادیثی که درین باب وارد است
تأمل کند لذت و فراغت دنیا ویرا فراموش شود و امتثال احکام
مذکوره که در اول حال دشوار می‌نماید زود بی آسان گردد و وَالْوَاجِبُ
عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ
عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ
مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ
إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هٰذَا وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي
عَلَيْكَ لِكَيْلَا يَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِكَ إِلَى
هَوَاهَا و آنچه بر تو واجب است آنست که یاد کنی اثر حاکمان سابق
را از حکومت بعدل و طریقهٔ پسندیده و ملاحظه نمایی اثری را که از
پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول بود یا فریضه که در کتاب خدا مذکور

بود پس اقتدا کنی بآنچه دیدی که ما بآن عمل میکردیم و جد و جهد
بورزی در پی روی آنچه بتو درین عهد نامه نوشتم و مستحکم ساختم
بر تو حجت را تا هیچ عذری نباشد ترا وقتی که نفس بمطلوبات مایل
شود و انا اسأل اللّٰه بسعة رحمته وعظيم قدرته على إعطاء
كل رغبة أن يوفقني وإياك لما فيه رضاه من الإقامة على العذر الواضح
إليه وإلى خلقه من حسن الثناء في العباد وجميل الأثر في البلاد وتمام
النعمة وتضعيف الكرامة وأن يختم لي ولك بالسعادة والشهادة
إنا إليه راغبون والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
و من از خدا بوسعت رحمت او با عظمت قدرت بر دادن هر مطلوبی کامل سؤال میکنم که توفیق
سازد مرا و ترا بچیزی که رضای او درانست از استقامت بر طریق حق تا عذر نزد او و خلق
پذیرفته بود و آنکه سلوک بنوعی واقع شود که ذکر خیر آن در میان عباد و اثر پسندیده
آن در بلاد ظاهر شود و آنکه نعمت کامل کرامت وافی شامل حال ما سازد و برای من و تو
بسعادت و شهادت ختم کند که ما بسوی او راغبیم والسلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و این کمینه دعاگویان در حق نواب شاهزادهٔ عالم و عالمیان لا زال مکرماً بالعدل الا حسان امیدوار است
حضرت را که بی شک قرین اجابت است قبول فرماید

والحمد لله رب العالمین





